

یکی از شورانگیزترین مباحث روانشناسی هنری :

## پیدایش موسیقی

از دکتر خسرو وارسته

ما در شماره پیش در اطراف توسعه حس سامعه و تحول ماشین عجیبی که گوش انسان است بحث نمودیم . این توسعه و تحول ما را بشکفت آورد . گوش که در بادی امر برای ادراک ارتعاشات محیط آبی بوجود آمده بود تبدیل شده است بچهار گوش اهر کدام از این چهار گوش فعالیت مخصوصی را انجام میدهد : احساس لمسی ، شنوایی صوتی ، شنوایی صدائی ، شنوایی موسیقی . در ضمن معلوم شد ما علاوه بر این چهار گوش دارای گوش مضاعفی نیز هستیم . این گوش پنجم مجموعه زهپای صدائیت که در آنها تمام آشفتنگی ها و احتلالات باطنی و شهوات نفس و حرکات هیجان آمیز روان طنین انداز میشود ؛ اما تحقیق درباره مکانیسم صدا ما را با مبحث شورانگیزی مواجه نمود ؛ موسیقی از کجا آمده است ؛ کدام جادوگر این هنر را با انسان آموخت ؟

اگر مانند نگارنده تجربه کنید ملاحظه خواهید نمود که در جواب این پرسش ما بین ده نفر از اشخاص مختلفه تقریباً شش نفر بدون تأمل خواهند گفت : طبیعت . پس معلوم میشود نسبة شماره کسانی که طبیعت را در این مورد استاد انسان می دانند همواره زیاد بوده است . لوکرس (Lucrece) شاعر معروف لاتینی که بنجاه و سه سال قبل از میلاد مسیح خودکشی کرده بین نظر را اشاعه داده است . در قرن هیجدهم تمام فلاسفه و نویسندگان که در تهیه دایرة العلوم مشهور فرانسه شرکت نموده اند نیز همین عقیده را پیروی کرده اند . خصوصاً «ژان ژاک روسو» که خود را موسیقی دان ماهری میدانست و در کتب خود طبیعت را می ستود و مردم را به «بسا زکشت بطبیعت» تشویق میکرد .

۱- در کتاب خود موسوم به «دنا تور ادرم» De natura rerum (درباره طبیعت اشیاء) .

همچنین در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم عده‌ای از علمای نظری از جمله «تایلر» Tylor ۱، «والاشک» Wallaschek ۲، «پیت» Piette ۳ و «زوالد» Seewald ۴ - عقیده داشتند که طبیعت هنر اعجاز آمیز موسیقی را بانسان آموخته است.

لوکرس نظر خود را بصورتی شاعرانه و دلچسب بیان میکند. بر طبق این نظر انسان خواندن آوازا از مرغان می‌آموزد. بعلاوه شاعر لاتیینی عقیده دارد که سرچشمه موسیقی سازی نیلک است و این آلت موسیقی اولی برای تقلید صدای وزیدن باد در نی‌ها درست میشود. بنابراین لوله‌های صداداریکه در طبیعت یافت میشود در حقیقت مانند نمونه‌ایست که طبیعت بانسان نشان میدهد و انسان از روی آن سازهای بادپرا میسازد. همچنین این دسته از فلاسفه گمان میکنند انسان فواصل گام موسیقی را بر طبق تواتر آرمونیک‌های آنها می‌آموزد. از همین سرچشمه طبیعی شناسانی «آکور» کامل بوسیله درجات گام حاصل میشود. بعداً انسان از طریق فواصل شناسانی «آکور» را تکمیل میکند. آیا کدام پیش‌آمد باعث پیدایش موسیقی میشود؛ انسان بدوی هنگام دمیدن در استخوانهای سوراخ‌دار که برای منظوره‌های جادوگری و تزیینی بکار می‌رود و نظائر آنها مانند آثار دیگر ماقبل تاریخی در بعضی از غارهای طبیعی یافت میشود وجود موسیقی را کشف مینماید.

در بادی امر چنین بنظر میرسد که این عقاید حقیقت واقع را بیان میکند. ولی اگر قدری آنها را مورد تحقیق و تعمق قرار دهیم می‌بینیم هیچکدام اساس صحیحی ندارد. از طبیعت اصوات موزون صادر نمی‌شود. اگر بساد هنگام وزیدن میان صخره‌های کنار آقیانوس نغمه‌ای می‌خواند، یا اگر اصوات گام موسیقی از آویزهاییکه از انجماد مواد سیال در طاق غاری درست شده صادر می‌گردد، اینها عوارضی است غیر

۱- در کتاب خود موسوم به Anthropology (جلد دوم)

۲- در این دو کتاب :

Entstehung der Skala, Wien, 1889

Anfänge der Tonkunst, 1903

۳- در این کتاب :

L'art pendant l'âge du renne, Paris 1907

۴- در این کتاب :

Beiträge zur Kenntnis der Steinzeitlichen Musikinstrumente Europas, Wien, 1934

«پایان فرنگل» نیز همین نظر را در این کتاب شرح داده است :

Paillard - Fernel, Des sources naturelles de la musique, 1903

عادی و غیر طبیعی. طبیعت موسیقی دان نیست و عادت ندارد از خود اصوات موزون صادر نماید. اکنون فرض کنیم برخلاف حقیقت مسلم اصوات موزون از عناصر طبیعت صادر میشود. اگر باد نغمه ای میخواند من و شما میتوانیم تشخیص دهیم که این نغمه از اصوات موسیقی ترکیب شده است، نه آجداد مبارکمان که در غارها زیست میکردند و اصلا نمیدانستند صوت موزون چیست و صوت غیر موزون کدام است!

برای انسان بدوی اصوات طبیعت فقط عناصر نمایش اشیاء بوده است. محالست ما بتوانیم ثابت کنیم که انسان بدوی اصوات موسیقی را بر طبق نیت مخصوصی انتخاب کرده و آنها را در آواز یا بوسیله سازهای بدوی بشکل توافق خالص العان متمایز ساخته است. تنها شنیدن نیک انسانانه نیک زن میکند و نه نیک ساز! شما گمان میکنید از شنیدن موسیقی کسی موسیقی دان میشود؛ موسیقی را باید فهمید. حتی میتوان گفت کلمه «فهمیدن» در این مورد مناسب نیست. مایک اصل فلسفی ابونخر رازی یا پاسکال یا نیچه را «می فهمیم»، نه یک والس شوین را. پس بهتر اینست که بگوئیم موسیقی را باید «جذب کرد»، «بتصرف در آورد»، «احساس نمود». اشخاصی هستند که «گوش موسیقی ندارند»، یعنی گوش آنان اصوات را نادرست میشوند. محال است این اشخاص را بتوان بوسیله زیباترین کنسرها برای احساس موسیقی تربیت نمود. گوش این قسم اشخاص مانند گوش سگ است. اگر سفوفنی ناتمام شو بورت را در مقابل یکی از این اشخاص بنوازند، ممکن است پس از چند لحظه دچار حمله اعصاب گردد. اگر همان سفوفنی را در مقابل سگ بنوازند حیوان بیچاره شروع میکند بزوزه کشیدن؛ گوش انسان بدوی مانند گوش این شخص با گوش این سگ بوده است. معذک می بینیم در چنین گوشی موسیقی بوجود آمده است؛ بنا بر این موسیقی را که مادر طبیعت میشود می بینیم است که افسونگر دیگری غیر از طبیعت باجداد ما آموخته و ما در طبیعت برانگیخته ایم. هنگامیکه این حقایق برای ما مسلم میشود می بینیم تا چه اندازه نظر لوکرس - که بر طبق آن انسان خواندن آوازا از مرغان یاد گرفته - سطحی و بی اساس است. فرض کنیم انسان آواز خواندن را از مرغان یاد گرفته است، در این صورت میگوئیم؛ خود مرغان آواز خواندن را از کجا آموخته اند؛

اما برای بحث در اطراف نظر «پیت» و «دزوالد» - که بر طبق آن انسان بدوی هنگام دیدن در استخوانهای سوراخ دار وجود موسیقی را کشف نمود - لازمست مقدمه ای از مباحث مردم شناسی و خصوصاً نژاد شناسی را در اینجا یاد آوریم.

همه کس میدانند که نیای انسان کنونی موجودی بوده میمون شکل که باز مانده ای بصورت آنارحبر از خود نگذاشته است. در نتیجه دو مرحله تحول این موجود اصلی بصورت انسان کنونی در آمده است. مرحله اول تبدیلی است که فقط در شکل رخ داده و مرحله دوم هم در شکل و هم در استعداد اجتماعی و تربیتی و تمدنی. از این دو مرحله بقایایی مانده است؛ اول بقایای متجانس که نمونه هایی از آنها را در

همچنین در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم عده‌ای از علمای نظری از جمله «تایلر» Tylor ۱، «والاشک» Wallaschek ۲، «پیت» Piette ۳ و «زوالد» Seewald ۴ - عقیده داشتند که طبیعت هنر اعدار آمیز موسیقی را با انسان آموخته است.

لوکرس نظر خود را بصورتی شاعرانه و دلچسب بیان میکند. بر طبق این نظر انسان خواندن آوازا از مرغان می‌آموزد. بعلاوه شاعر لاتینی عقیده دارد که سرچشمه موسیقی سازی نیلک است و این آلات موسیقی اولی برای تقلید صدای وزیدن باد در نی‌ها درست میشود. بنابراین لوله‌های صداداریکه در طبیعت یافت میشود در حقیقت مانند نمونه‌ایست که طبیعت با انسان نشان میدهد و انسان از روی آن سازهای باد پرا می‌سازد. همچنین این دسته از فلاسفه گمان میکنند انسان فواصل گام موسیقی را بر طبق تواتر آرمونیک‌های آنها می‌آموزد. از همین سرچشمه طبیعی شناسانی «آکور» کامل بوسیله درجات گام حاصل میشود. بعداً انسان از طریق فواصل شناسانی «آکور» را تکمیل میکند. آیا کدام پیش‌آمد باعث پیدایش موسیقی میشود؟ انسان بدوی هنگام دمیدن در استخوانهای سوراخ‌دار که برای منظوره‌های جادوگری و تزئینی بکار میرود و نظائر آنها مانند آثار دیگر ماقبل تاریخی در بعضی از غارهای طبیعی یافت میشود وجود موسیقی را کشف مینماید.

دربادی امر چنین بنظر میرسد که این عقاید حقیقت واقع را بیان میکند. ولی اگر قدری آنها را مورد تحقیق و تمیق قرار دهیم می‌بینیم هیچکدام اساس صحیحی ندارد. از طبیعت اصوات موزون صادر نمی‌شود. اگر بساد هنگام وزیدن میان صخره‌های کنار آقبانوس نغمه‌ای می‌تواند، با اگر اصوات گام موسیقی از آویزهاییکه از انجماد مواد سیال در طاق غاری درست شده صادر میگردد، اینها عوارضی است غیر

۱- در کتاب خود موسوم به Anthropology (جلد دوم).

۲- در این دو کتاب:

Entstehung der Skala, Wien, 1889.

Anfänge der Tonkunst, 1903

۳- در این کتاب:

L'art pendant l'âge du renne, Paris 1907.

۴- در این کتاب:

Beiträge zur Kenntnis der Steinzeitlichen Musikinstrumente Europas, Wien, 1934.

«پایان فرنگل» نیز همین نظر را در این کتاب شرح داده است:

Paillard - Fernel, Des sources naturelles de la musique, 1903.

عادی و غیر طبیعی. طبیعت موسیقی دان نیست و عادت ندارد از خود اصوات موزون صادر نماید. اکنون فرض کنیم برخلاف حقیقت مسلم اصوات موزون از عناصر طبیعت صادر میشود. اگر باد نغمه ای میخواهد من و شما میتوانیم تشخیص دهیم که این نغمه از اصوات موسیقی ترکیب شده است، نه اجداد مبارکمان که در غارها زیست میکردند و اصلا نمیدانستند صوت موزون چیست و صوت غیر موزون کدام است!

برای انسان بدوی اصوات طبیعت فقط عناصر نمایش اشیاء بوده است. محالست ما بتوانیم ثابت کنیم که انسان بدوی اصوات موسیقی را بر طبق نیت مخصوصی انتخاب کرده و آنها را در آواز یا بوسیله سازهای بی وی بشکل توافق خالص الحان متمایز ساخته است. تنها شنیدن نی لبک انسانزانه نی لبک زن میکنند و نه نی لبک ساز! شما گمان میکنید از شنیدن موسیقی کسی موسیقی دان میشود؟ موسیقی را باید فهمید. حتی میتوان گفت کلمه «فهمیدن» در این مورد مناسب نیست. مایک اصل فلسفی ابو نغر رازی یا پاسکال یا نیچه را «می فهمیم»، نه یک والس شوین را. پس بهتر اینست که بگوئیم موسیقی را باید «جذب کرد»، «بصرف در آورد»، «احساس نمود». اشخاصی هستند که «گوش موسیقی ندارند»، یعنی گوش آنان اصوات را نادرست میشوند. محال است این اشخاص را بتوان بوسیله زیباترین کنسرها برای احساس موسیقی تربیت نمود. گوش اینتقسام اشخاص مانند گوش سگ است. اگر سفوفنی ناتمام شو برت را در مقابل یکی از این اشخاص بنوازند، ممکن است پس از چند لحظه دچار حمله اعصاب گردد. اگر همان سفوفنی را در مقابل سگ بنوازند حیوان بیچاره شروع میکند بزوزه کشیدن! گوش انسان بدوی مانند گوش این شخص یا گوش این سگ بوده است. معذک می بینیم در چنین گوشی موسیقی بوجود آمده است! بنا بر این موسیقی را که مادر طبیعت می شنویم موسیقی است که افسونگر دیگری غیر از طبیعت با جداد ما آموخته و ما در طبیعت برانگیخته ایم. هنگامیکه این حقایق برای ما مسلم میشود می بینیم تا چه اندازه نظر لوکرس - که بر طبق آن انسان خواندن آواز را از مرغان یاد گرفته - سطحی و بی اساس است. فرض کنیم انسان آواز خواندن را از مرغان یاد گرفته است، در این صورت میگوئیم: خود مرغان آواز خواندن را از کجا آموخته اند؟

اما برای بحث در اطراف نظر «پیت» و «زوالد» - که بر طبق آن انسان بدوی هنگام دیدن در استخوانهای سوراخ دار وجود موسیقی را کشف نمود - لازمست مقدمه یکی از مباحث مردم شناسی و خصوصاً نژاد شناسی را در اینجا یاد آوریم.

همه کس میدانند که نیای انسان کنونی موجودی بوده میموننی شکل که باز مانده ای بصورت آنارحجر از خود نگذاشته است. در نتیجه دو مرحله تحول این موجود اصلی بصورت انسان کنونی در آمده است. مرحله اول تبدیلی است که فقط در شکل رخ داده و مرحله دوم هم در شکل و هم در استعداد اجتماعی و تربیتی و تمدنی. از این دو مرحله بقایایی مانده است: اول بقایای متجانس که نمونه هائی از آنها را در

«شاندرتال» Néanderthal ۱ و «موستیه» Moustier ۴ کشف کرده‌اند؛ دوم بقایای متشکل باشکال مختلفه که مهمترین نمونه‌های آنها را در «گریمالدی» Grimaldi ۴ و «مادلن» Madeleine ۴ و «کرومونیون» Cro-Magnon ۵ پیدا نموده‌اند. چنانکه می‌بینیم تحولی که از دست اولی، یعنی دست موستری‌ها (Moustériens)، بدست دومی، یعنی دست ماگدالنی‌ها (Magdaléniens)، رخ داده تحولی بوده است از تجانس باختلاف جنس. در توسعه دست ماگدالنی‌ها از لحاظ تربیت و تمدن و فعالیت اجتماعی و اشکال جمجمه مراحل وجود دارد که نمونه‌های این دست را از نمونه‌های دست اولی متمایز می‌سازد. بدین جهت بسیاری از مردم شناسان ماگدالنی‌ها را از اولاد و اعقاب دست اولی نمی‌دانند. دو طبقه فوقانی دوره چهارم طبقات زمین مشتمل این دو نمونه نژاد انسانی است که کاملاً با همدیگر اختلاف دارند و شاید واقعاً متعلق بیک اصل ذریه و عشیره‌ای نباشند.

مطلبی که در اینجا باید توجه ما را جلب نماید تمدن ماگدالنی‌ها است. تقریباً یک قرن پیش در غار «مادلن» تپه‌ای کشف شد که از عاج ساخته و در روی آن عکس قبلی را حکاکی کرده‌اند. پس از این کشف مردم شناسان نام «مادلن» یا «ماگدالن» را یکی از اعصار باستانی یعنی عصر «آرکئولی تیک» Archéolithique داده‌اند. دوره ماگدالن و دوره «اورین باک» Aurignac ۱ دو دوره قدیمی این عصر است. اشیائی که در غار مادلن کشف کرده‌اند تماماً از عاج یا از استخوان ساخته شده است، مانند نیزه و تیر و تیغ و نوک تیغ و سوزن برای دوخت و دوز و قاشقک و آلات صیقلکاری و گردن بند باشکال مختلفه. ماگدالنی‌ها از آتش هم استفاده می‌کرده‌اند؛ زیرا در بعضی از غارها پس مانده‌های طبخ کشف شده است. در غار «اورین باک» نیز اشیاء عجیب و غریبی پیدا کرده‌اند، مانند تصویر حیوانات روی جدار غار با علائم سحری و مرموز و اشکال مرموز آلات تناسلی و مجسمه‌های کوچک یکمرد و یک زن در حال مقاربت. بنا بر این در عصر ماگدالنی یا عصر گوزن شمالی علاوه بر مهارت فنی و استعداد اجتماعی و بیان مطالب بوسیله اشارات صدائی برای اولین دفعه هنر نیز در عالم ظاهر شده است. اشکال مختلفه این هنر عبارتست از نقاشی (خصوصاً تصاویر حیوانات) و مجسمه‌سازی و نقوش برجسته. از طرف دیگر چنانکه در قسمت اول این مقاله دیدیم (و باز

- ۱ - نشیمن رودخانه دوسل Dussel یکی از شعب رودخانه رن.
- ۲ - غاریست واقع در جنوب غربی کوهپای مرکزی فرانسه در ناحیه بریگورد (Périgord) و نشیمن رودخانه وزر Vézère.
- ۳ - غاریست واقع در نزدیکی سرحد مابین فرانسه و ایتالیا و جنوب شهر مانتون (Menton).
- ۴ - غاریست واقع در نشیمن رودخانه وزر.
- ۵ - غاریست واقع در نشیمن رودخانه وزر.
- ۶ - غاریست واقع در ناحیه کاسکونی و کنار رودخانه کارون (Garonne).

هم بر سر این بحث خواهیم آمد) موسیقی پیش از زبان در عالم پیدا شده است. پس شکل دیگر بر آن نیز باید باشکال مختلفه هنر ما کدالتی اضافه نمود و آن هنر اصوات است. ۱.

اکنون برگردیم به مبحث مربوط به موسیقی.

درغار «اورین پاك» علاوه بر اشیائی که در فوق ذکر شد سوتك ها و نی لبك ها نی کشف شده که تماماً با استخوان آرواره های خرس ساخته شده اند. برای سوتك ها استخوانهای کوتاه و برای نی لبك ها استخوانهای دراز بکار برده اند. در بعضی از نی لبك ها که سر آنها را بشکلی منظم و گرد تراشیده اند سوراخهایی تعبیه شده است. «هانری مارتن» Henri Martin (که اغلب نظریاتش درباره مباحث روانشناسی برخلاف حقیقت است) ادعا میکند که این سوراخها جای گزش است؛ مسلماً این نی لبكها و سوتك ها آلات بدوی موسیقی بوده، اما بهیچوجه من الوجوه نمیتوان ثابت کرد که ساختن آنها را طبیعت با انسان بدوی آموخته است. بعلاوه چگونه میتوان اصوات ناموزونی را که از این آلات صادر میشده موسیقی نامید؛ آیا میتوان نظر بر آنکه بر طبق آن احساسی که ما از هم آهنگیها داریم از تجربه لوله های طبیعی حاصل شده بحق بدیرفت؛ «شتومپف» خلاف این نظر را ثابت نموده است. ۴. بالنتیجه وقتیکه ما میکوتیم ما کدالتی ها با هنر موسیقی آشنا بوده اند نباید این موسیقی بدوی را با موسیقی موزار و واکر و ستر اوینسکی مقایسه نمود!

از طرف دیگر آلات موسیقی بدوی را نیز نباید با آلات موسیقی کنونی مقایسه کرد. بعقیده «گروسه» Grosse ۴ اولین آلات موسیقی مردمان بدوی آلتانی بوده است نظیر مطبل و سنج چینی که صوتی شبیه صوت زنگ از آن صادر میکرد. پس اصواتی که از سازهای بدوی صادر میشود با آنچه آهنگی ندارد و فقط برای تعیین وزن و رقص بکار میرود. «گروسه» صریحاً در کتاب خود میگوید اولین آلات موسیقی بدون شک صدای انسان بوده است. «شفنر» Schaeffner که تحقیقات مهم «گروسه» را در ضمن مأموریتهای خود در آفریقا راجع بنژادشناسی مداومت داده است تمام نظریات او را تأیید میکند. ۴. بعقیده وی

۱ - برای کسب اطلاعات بیشتر راجع بشکل و هنر ما کدالتی رجوع شود باین کتب:

J. de Morgan, L'humanité préhistorique (Evolution de l'Humanité) 1921. Bégouen, Anthropologie, 1927. Marcellin Boule, Les fossiles, 1935

۲ - در کتاب Tonpsychologie که مادر قسمت اول این مقاله ذکر کرده ایم.

۳ - در این کتاب:

Die Anfänge der Kunst, Leipzig, 1894

۴ - در این کتاب:

Origine des instruments de musique, Paris, 1937.

موسیقی سازی که در آداب و رسوم مردمان بدوی معمول است فقط و فقط برای رقص درست شده ، و حتی میتوان گفت این موسیقی چیز دیگری غیر از رقص نیست . بسیاری از نژاد شناسان و موسیقی دانان دیگر همین نظر را در کتب خود ثابت نموده اند . از جمله « کارل بوخر » Karl Bücher نیز عقیده دارد که مردمان بدوی موسیقی سازی را تنها برای تعیین وزن و رقص بکار میبردند و بهیچوجه احساس کیفیت لحن و توافق الحان را نمیکنند . ۱

بنا بر این اگر ما بین ده نفر از مردم شش نفر عقیده دادند که انسان هنر اصواترا از طبیعت یاد گرفته است باید اعتراف نمود که این شش نفر اشتباه میکنند . طبیعت موسیقی را بانسان نیاموخته است . پس کدام بری کنجیه هنر اصواترا بآدم بخشش نموده است ؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مركز جامع علوم انسانی

۱ - در این کتاب که ما مطالعه آنرا مخصوصاً بموسیقی دانان توصیه میکنیم .

Arbeit und Rythmus, Leipzig, 1901 .